

رب النوع شعر وسخن درقون اخير مرحوم ميرزا صادق خان
اديب الممالك فراهاني طاب ثراه



پيت است بر جريده عالم دوام و

هرگز نميرد آنکه دانش زنده شده به عشق

شعره معروف هذا المرء ما تدرى

اتعرف هذا المرء ادريك ما تدرى فكيف نعم و المرء مستر القدر
يكل لسان العقل عن ذكر وصفه ولو بلغ الاطباب والطول في الذكر
هو البحر الا انه ككف موجه وجود لثالي النظم في المد والجزر
هو الشمس في الافق المعارف والنهى اشعتها الاشراق با الشعر و التثر
هو المتنبى في الزمان بل النبي و حسان اسلام و نابغة الدهر
ابو الشعر و ابن العلم جد المعارف اخ الفضل والاداب ذو المجد والوقر

مناشاته

ارمغان سال سوم و پنجمين و پنجمين و پنجمين

ميرزا سادق خان

فراهاني و اديب الممالك

فمذ نور الاعصار ذیلا کصد رها تفائق عصر ایجمل الذیل فی الصدر
الایات شعری بعده الشعر هل بقی فکیف بقی والشاعر الفحل فی القبر
فیا قبره قل کیف و اريت علمه و کیف احاطت حفرة الكوز بالبحر
وحید

در دریای بلاغت و دریای درخیز فصاحت خدایندگار عالم
سخن و فرمای قلمرو شعر و نثر آقای میرزا صادقخان فراهانی
متخلص به (امیری) و ملقب بادیب الممالک . این شاعر شهیر و فروزنده
قرن اخیر در تاریخ یکهزار و دوست و هشتاد هجری قمری در قریه
کازران از محال فراهان و توابع سلطان آباد عراق متولد گردید.
و در روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاولی سنه یکهزار و سیصد و
سی و شش (۱۳۳۶) در طهران بمرض سکتہ جهان فانی را وداع
و داعی حق را لبیک گفته است :

پدر بزرگوار وی مرحوم میرمعصوم بن جنت مکان میرزا
عیسای قائم مقام است و از طرف مادر نسب برب النوع علم و حکمت
و سیاست و ادب و معمار کاخ مخروبه منشآت فارسی میرزا ابوالقاسم
قائم مقام طباب نراه میرساند

ادیب الممالک در شعر و ادب و فضل و کمال در قرن خود
بی قرین و یکی از مردان نامی و فوق العاده تاریخ ادبیات عالم
بشمار میرود .

قرن اخیر و عصر جهالت که منشی (عصر اتحال ادبی) نامیده ام
کوچک تر از آن بود که چنین شاعر بزرگ را قدر و قسمت

بشناسد و با آغوش گشاده عزت و احترام او را استقبال کند و بهمین سبب تمام دوره زندگانی این فیلسوف دانشمند که بالغ بر پنجاه و شش سال میشود بسختی گذشته و همواره هزار دستان جانش از تنگی قفس روزگار داستان شکایت میسروده است

بزرگان نادان و جهل پرور این سامان به حکم طبیعت و چنانکه امروزهم همه میبینیم از هیچ کردار خدا نا پسندانه و رفتار ظالمانه با وی کوتاهی نکرده اند چنانکه قصاید قراء و قطعات آبدار وی بر این معنی گواهی میدهد:

(فانکر ابناء الجهالة فضلنا وینکر فضل الشمس من کان اخفشا)
گرچه بالاترین ظلم و سهمکین ترین ستم را روزگار بر ادیب الممالک پسندیده است ، زیرا چنان مرد عالم و حکیم را آمیزش با جهال و گرفتاری در جامعه جهل بدترین شکنجه و سخت ترین عذاب است .

اینقطعه از اساتید باستان گوئی شرح حال او است

مرا اگر توندانی عطاردم داند . که من کیم ز سر کلک من چکار آید
هزارسال بیاید که تا باغ هنر ز شاخ فضل چو من گلبنی بیار آید
بهر قران و بهر دور چون منی نبود . بروزگار چو من کم بروزگار آید
دیوان شعر این شاعر نامدار تقریباً بر سی هزار بیت قصیده و قطعه و غزل بالغ می گردد ، نکارنده را دیوان وی هنوز بنظر نرسیده ولی امیدواری دارم که بهمت عالی دوستان و دستیاران

ذوق و ادب و پاکی فطرت و قدرشناسی خانم علیه محترمه زوجه و همسر وفادار مرحوم ادیب‌الممالک بقبض زیارت این دیوان ارجمند موفق گردیده و بتوانم وسایل طبع و نشر چنین کتاب مستطاب را که آئینه سراپانمای اخلاق نکوهیده و سیاست زشت و نامردمی مردان امروزه است فراهم سازم (ویرحم‌الله‌عبد‌آقال‌آمینا) ادیب‌الممالک را همین دژخیمهای علم و ادب و زمامداران بوجهل سرشت ~~کنونی~~ بگناه فضل و ادب در شکنجه زندگانی با سخت‌ترین عذاب مقفول ساختند چرا چنین نباشد؟ در مملکتی که وزیر معارف از سواد فارسی هم بی نصیب و رئیس کل معارف ایران سند لیاقتش امضای اجانب است و هكذا فعل و تفعلل البته ادیب‌الممالک حق زیست و زندگانی ندارد.

باری در شکنجه حادثات و گرفتاری همین بوجهل سرشت مردم که می بینی ادیب‌الممالک از قبول استخدام عدلیه برخلاف وظیفه و طبیعت یک شاعر بزرگ ناگزیر گردیده و بدون حقوق گاهی در عراق زمانی در نیشابور و چندی در سیستان و مدتی در ساوجبلاغ و بالاخره در یزد بوده و همانجا مبتلا بسکته ناقص و بعد از بهبودی و مراجعت بپهران پس از سه ماه باز بهمان مرض سگته وفاتش فرا رسیده و از زندان ظلم و ستم جامعه آزاد شده است اینک یک قصیده در نکوهش اوضاع عمومی از آن طبع و قاد طبع و نشر می شود

(فاعتبروا یا اولی الابصار)